

FARFARS MAMMAS SOFFA av Anna Bengtsson

کاناپه مادر پدر بزرگم نوشته آنا بنگتسون

درخت نسبت خانوادگی: در وسط اولوف و ننی Nanny که یک کاناپه آشپزخانه خریده‌اند.

در یک کلبه تابستانی یک کاناپه چوبی قرار دارد. کاناپه کهنه و فرسوده است و احتیاج دارد که رنگ شود. اما روزگاری کاناپه ای نو بود.

۱۹۱۵: بیشتر از یکصد سال پیش بود. اولوف در دفتر «بنان کمپانی» کاری گرفته بود و میخواست با ننی ازدواج کند. آنان به یک کاناپه در آشپزخانه احتیاج داشتند. از آن کاناپه - هایی که میشد هم به روی آن نشست و هم بر روی آن خوابید. پدر اولوف با آنان همراهی کرده و در فروشگاه به روی کاناپه نشسته بود تا آن را آزمایش کند. ترتیب انتقال کاناپه به آشپزخانه را نیز داده بود.

۱۹۱۸: کاناپه گرفتار همه آنهایی بود که میخواستند به روی آن بنشینند. روزهای یکشنبه فامیل ها می‌آمدند. اولوف و ننی صاحب یک بچه شده بودند که اسمش هنریک بود. همه جا قحطی بود. در خارج از سوئد جنگ جریان داشت و کشتی های حامل کالاهای ضروری نمی‌توانستند وارد بنادر کشور شوند. قهوه خوب پیدا نمیشد و سیب زمینی در خاک، خوب رشد نمی‌کرد. شلغم بهتر مزه میداد وقتی از آن هم در سوپ، و درست کردن پوره و پن کیک استفاده می‌شد.

۱۹۲۱: یک روز یکشنبه در ماه سپتامبر بود. هنریک چهار سال داشت. جنگ تمام شده بود، دسترسی به هیزم ارزان آسان تر شده بود و آنان دیگر لازم نبود که یخ بزنند. اینکه مادر هنریک و مادر بزرگ پدری او برای اولین بار رای داده بودند مایه جشن گرفتن شد. پیش از آن زنان حق رای نداشتند. ننی گفت:

- ما در حقیقت الان همه جا هستیم و تصمیم گیری می‌کنیم.
اگر هنریک می‌توانست دلش میخواست که هرگز گوشش را نشنود. اگر کاناپه می‌توانست، دلش میخواست که یک نفر در شبها به روی هر کاناپه‌ای آشپزخانه‌ای میخوابید. خود کاناپه - ی ما هنریک را داشت به اضافه یک گربه.

۱۹۲۷: در دهمین سالگر تولد هنریک پدر بزرگ پدری او هدیه‌ی زیبایی به هنریک داد. یک دوچرخه. هنریک اکنون سه خواهر و برادر هم داشت! خانواده‌اش در آپارتمان بزرگتری زندگی میکردند که آب گرم داشت و در داخل آپارتمان توالت به همراه آب داشت. کاناپه نمی‌خواست که نقل مکان کند. او از اول تا روزی که پدر بزرگ او را به رنگ قرمز گوجه فرنگی رنگ زد همیشه ناراضی بود. تا اینکه شبها با دو تن همدم شد، اینگا و گونار که دوقلو بودند.

۱۹۳۲: چندین سال بعد آن خانواده در یک آپارتمان سه اتاق خوابه زندگی میکرد و از آن آپارتمان میشد بندرگاه را دید که در آن کشتی‌های عازم آمریکا پهلو می‌گرفتند. اینگا میخواست وقتی بزرگ شد کاپیتان کشتی شود و ترجیحا کاپیتان همین کشتی‌های عازم آمریکا. برادر کوچکترش اوله Olle میخواست هدایت کننده کشتی ها در بندرگاه بشود و آنها را در بندرگاه به جایی که میخواهند پهلو بگیرند ببرد. کاناپه، که بدنبال اسباب کشی اکنون دوباره رنگ شده بود، ترجیح میداد که خود یکی از این کشتی‌های عازم آمریکا بود و در پهنه آبها به سفر می‌رفت. اما هنریک در آرزوی پرواز بود. او ۱۵ سال داشت و بعنوان دوچرخه‌چی پیام رسان کار میکرد.

۱۹۳۹: باز هم دنیا گرفتار جنگ شد. به دلیل نبودن بنزین راندن اتوموبیل ممنوع شده بود. در آن مقطع خیلی خوب بود که پدر بزرگ تعمیرگاه دوچرخه خود را داشت برای اینکه

خیلی ها نیاز داشتند که دوچرخه‌شان تعمیر شود. گونار و اوله هم کمک میکردند. برادر بزرگشان هنریک در خانه نبود و در مرزهای سوئد به نگهبانی مشغول بود، او اکنون دیگر خلبان شده بود. این اوله بود که اکنون به روی کاناپه میخوابید. گاهی در آنجا دچار کابوس میشد و خانم مسن همسایه را خواب میدید. اما کاناپه آنقدر به آر می قرچ قرچ میکرد تا او ساکت میشد.

۱۹۴۵: این جنگ اخیر هم سرانجام به پایان رسید. شش سال طول کشید. قرار بود جشن گرفته شود! هنریک از ماموریت پروازی خود به خانه برگشت و اکنون نامزد خود مارگارتا را به همراه داشت. آنان به روی کاناپه نشستند. هم اوله و هم گونار میخواستند کنار او به روی کاناپه بنشینند. نتوانستند با هم کنار بایند و جروبحت میانشان درگرفت. یک مرد نروژی مدتی پیش آنها زندگی میکرد. او از دست نازی‌ها در کشورش گریخته بود. و در اینجا یک کاناپه آشپزخانه بود که او میتوانست به روی آن بخوابد! تنها کاناپه میدانست که او یک اسلحه کمری دارد!

۱۹۵۵: ده سال بعد هنریک و مارگارتا با هم ازدواج کرده و داری دو فرزند بودند. گونار آتش نشان شده بود و ازدواج کرده و بچه‌های خود را داشت. اینگا به نروژ نقل مکان کرده بود. پاپا اولوف مرده بود و تنها برادر کوچکتر، اوله، پیش ننی باقی بود. اینان توانستند آپارتمان کوچکتر و ارزان تری پیدا کنند و کاناپه دوباره رنگ شد. وقتی همه نوادگان برای دیدار می‌آمدند و همزمان با هم روی کاناپه می نشستند، با وجودی که کاناپه سعی میکرد خود را تا آنجا که ممکن بود پهن کند باز بزحمت میشد همه را به روی کاناپه جا داد. کاناپه فکر میکرد هرچه تعداد بیشتر بهتر! گاهی گونار آتش نشان می‌آمد برای دیدار و وقتی که ننی نمیدید، یک سیب زمینی کامل را از درون قابلمه برمیداشت و در دهان میگذاشت. عقیده داشت سیب زمینی اینگونه خوشمزه تر است.

۱۹۶۶: وقتی ننی ۷۵ ساله شد همه بستگان به دیدنش آمدند. گونار می‌پرسید که چگونه است که اوله هیچگاه از خانه ننی نقل مکان نکرد و برای همین با هم جر و بحث کردند و قهر شدند. در سالن پذیرایی با شیرینی و نوشابه و قهوه از میهمانان پذیرایی میشد. کاناپه نتوانست در این گرد هم آیی باشد! با خود اندیشید عجب وقتی که میهمانی است نشستن در آشپزخانه دیگر مناسب نیست! دیگر کسی مرا با خامه کثیف نمی‌کند، نه مربایی در کار است و نه خورده ریز غذایی. با دلخوری قرچ قرچی کرد.

۱۹۷۵: اکنون مدتها بود که کسی به روی کاناپه نمی‌خوابید با وجودیکه دوباره رنگ آمیزی شده بود. بجای آن به روی کاناپه ستونی از روزنامه‌ها جمع شده بود که خب در واقع چیز دیگری است. کاناپه از اتاق پذیرایی شبها صدایی میشنید که مربوط به تلویزیون بود. اما وقتی هاسه پسر هنریک برای احوالپرسی آمده بود میخواست همیشه در آشپزخانه و بر روی کاناپه بنشیند. او دلش میخواست که مادر بزرگ ننی برایش از دوران کودکی پدرش تعریف کند، از دورانی که توالت آنان در باغ قرار داشت بگوید و اینکه در یک تشت حمام میکرد. هاسه خود اکنون صاحب فرزند شده بود و دخترش در وان حمام میکرد.

۱۹۸۳: ننی ۹۲ ساله شد. اوله بعد از مرگ ننی به تنهایی در آنجا ماند و زندگی میکرد. او آشپز خوبی نبود و احتیاج به یخچال و فریزر بزرگتری داشت تا همه آن جعبه‌های پیتزا و دیگر غذاهای یخ زده و حاضری را در آن جا دهد. اوله به برادر بزرگترش هنریک گفت:

- در واقع باید کاناپه آشپزخانه را به پشت بام ببریم.

کاناپه با خودش فکر کرد صبر کن ببینم! کافی است روی من بنشین و همه چیز حل میشود! اما اوله تصمیم خود را گرفته بود و به کمک هاسه کاناپه را به پشت بام بردند. کاناپه تا جایی که میتواندست خود را سنگین کرد اما کمکی نشد.

۱۹۸۳-۲۰۰۲ : کاناپه با دیگر وسایل قدیمی و کهنه همنشین شد. کاناپه فکر میکرد اصلا جالب نیست. بقدری اینجا تاریک است که نمیتوان دید من چه رنگی دارم. ظاهرا دور و برم شلوغ است اما همه شان مرده اند. با خود فکر کرد دیگر بدرد چیزی نمی- خورم. مردم به روی من خوابیدند و بروی من نشستند و من همیشه در اختیارشان بودم. بعد از چند سالی کاناپه نیز به خواب رفت مانند همه آنها دیگر.

۲۰۰۲ : روزی آن میل های بخواب رفته از صدای پا و گفتگو در راه پله بیدار شدند. اوله گفت:

- آنجا آن کاناپه قدیمی آشپزخانه قرار دارد. شما میتوانید آن را بردارید اگر نشکسته باشد. الان ۲۰ سال است که اینجا است.

کاناپه با خود فکر کرد من شکسته ام؟ من از بهترین الوارهای کاج جنگل های منطقه ورملند ساخته شده ام. و به این ترتیب کاناپه دوباره از پشت بام به پایین آورده شد، به دنیایی تازه که برایش کمی ناآشنا بود. کاناپه را سوار وگن اختصاصی کردند!

اکنون: به این ترتیب کاناپه آشپزخانه جای خود را در خانه تابستانی هاسه پیدا کرد و شاید رنگ تازه ای هم به آن زده باشند. کاناپه شادمانه با خود فکر میکند: میدانستم که زندگی هنوز به پایان نرسیده است.

* بنان کمپانی: بزرگترین وارد کننده موز به سوئد که در گوتنبرگ کار خود را آغاز کرد و از سال ۱۹۰۹ موز وارد میکند.

* کشتی های عازم آمریکا – کشتی های مسافر بری سوئدی که میان نیویورک و گوتنبرگ در رفت و آمد بودند.

* جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸) جنگی که در اروپا رخ داد اما بخش های بزرگی از جهان را تحت تاثیر قرار داد.

* جنگ دوم جهانی (۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵) شامل چندین کشمکش بزرگ و کوچک نظامی بود که در نقاط مختلف دنیا صورت گرفت و انسانهای بسیار زیادی کشته شدند.